

(هویت چهل تکه و تفکر سیار)

داریوش شایگان

افسون زندگی جدید

هویت چهل تکه و تفکر سیار

ترجمه فاطمه ولیانی



● مؤلف: دکتر داریوش شایگان

● مترجم: فاطمه ولیانی آزاد

● ناشر: فرزانه روز

● قیمت: شمیمز: ۳۵۰۰ تومان؛ زرکوب: ۴۵۰۰ تومان

کتابی که زیر عنوان افسون زندگی جدید از سوی نشر فرزانه روز انتشار یافته تألیف دکتر داریوش شایگان به زبان فرانسوی است که خانم فاطمه ولیانی آن را به فارسی روان برگردانده‌اند. اهل قلم و کتاب دکتر شایگان را خوب می‌شناسند؛ لاجرم احتیاجی به معرفی و توصیف ایشان نیست. کتاب، به معنی کلمه، آئینه تمام‌نمای عصری است که در آن زندگی می‌کنیم؛ هم دل‌انگیز است، هم مملو از آگاهی‌ها و اطلاعات، هم رعب‌آور. از آینده‌ای که در شرف شکل‌گیری است، و هم بالاخره گهگاه همراه با بی‌نظمی و گسستگی یعنی درست نظیر آنچه امروز در اکتاف عالم از خلاف آمد عادت‌ها (پارادوکس) و اختلاف سلیقه‌ها می‌بینیم و تعجب می‌کنیم ولی در انتظار می‌مانیم تا ببینیم سرانجام چه خواهد بود و چه خواهد شدن... - کتاب بدون مُدانه کتابی ارزنده و سخن روز در دنیایی است که دارد مرزهای آن برداشته می‌شود و اصطلاح «دهکده جهانی» مک لوهان به واقع می‌گراید. یکی دو جای کتاب جملات مفهوم نیست که به نظر

می‌رسد علت اختلاف مفاهیم در دو زبان اصلی و زبان ترجمه باشد. بقیه عبارات روان و امروزی است و معلوم می‌شود مترجم امانت را در حد وسواس رعایت نموده است. کتاب دارای پیشگفتار و مقدمه و هفت فصل و یک نتیجه‌گیری است، که در این فصول عنوان کتاب، یعنی افسون زدگی جدید و، دو پیوست آن، هویت چهل تکه و تفکر سیار، به تفصیل شرح و بسط داده شده است و جهانی که با تحولی بیست قرنه دارد در بیست و یکمین قرن خود قدم می‌نهد با گذر از آئینها، ایدئولوژیها، سیستمها، و فلسفه‌هایش به بازنگری گرفته شده و در عین حال رهیافتهایی برای زیستن در چنین جهانی مطرح بحث و گفت و گوهاست.

قبل از اینکه به موضوع و محتوای کتاب بپردازیم، توجه به این نکات ضروری است: (۱) باید دانست که کتاب به زبان فرانسوی نوشته شده و خوانندگان آن در اروپا از سطح بالاتری از آگاهیها برخوردارند تا خوانندگان ایرانی، و اغلب اسامی دانشمندان و فیلسوفانی که نظریه آنها آورده شده ولی نامی از کتاب آنها برده نشده. آنجا شناخته شده‌اند، در حالی که این جا بکلی ناشناسند. باید توجه داشت که در هفت فصل کتاب مجموعاً به پانصد جلد کتاب استناد شده، یعنی در هر فصل به طور متوسط هفتاد کتاب. بدیهی است نظریات هزار فیلسوف و جامعه‌شناس و زیست‌شناس را به خاطر سپردن کار آسانی نیست، مع‌هذا آنچه به خاطر می‌ماند جالب است - در واقع کتاب به سفره گسترده‌ای می‌ماند که دهها اغذیه و اشربه مطبوع در آن نهاده شده است. اما هر گرسنه خوش خوراکی حداکثر از سه یا چهار غذا می‌تواند بخورد و سیر شود و به آنچه می‌ماند با تأسف می‌نگرد و از عدم توجه میزبان آگاه متعجب می‌شود. (۲) کتاب برای نخبگان نوشته شده و برای خوانندگان کتابهای معمولی و دارندگان معلومات حتی دانشگاهی اما بی‌علاقه به مسائل روز و فاقد شم فلسفی بکلی نامفهوم و خسته‌کننده است. (۳) ترجمه هر چند خوب و روان انجام شده، بعضی واژه‌ها با اینکه معنی ساده و قابل فهمی به فارسی دارد نمی‌دانم چرا به زبان فرانسوی آورده شده، مانند ریزوم وار (Rhizomatique) که به معنی بی‌ریشگی و ارتباط سطحی وافقی داشتن است، یا اصطلاح عربی استحاله تمثیلی که برگردان بهتری چون تحول یک نماد به نمادی دیگر در زبان فارسی دارد و در جای دیگر خود کتاب (ص ۱۶۶) هم آورده شده و مثال خوبی هم زده شده، مانند تحول نمادهای مزدیسنايي زردشتی به نمادهای عرفانی ایران، مع‌هذا به کرات همان استحاله تمثیلی آمده است. (۴) نظریه در نظریه آوردن مانند حکایت در حکایت نقل کردن کلیه و دمنه و مثنوی مولانا جلال‌الدین، که اغلب حکایت اول یعنی مطلب اصلی پس از حکایت‌های متعدد از نظر محو می‌شود در حالی که همه حکایتها دلنشین است. (۵) فشرده بودن مطالب بدون ذکر مثال که مطالب را بفرنج می‌کند، در حالی که با یک مثال کوچک پیچیدگی عبارات بکلی برطرف می‌گردید، مثل اینکه تصور شده همه مطالب

برای خواننده همانند نگارنده مفهوم است.

اما کتاب شرح بلا تکلیفی و سر در گمی آدمی در این عصری است که به افسون تکنیک زدگی گرفتار آمده و با اینکه مدرنیته او را از چاه افسون زدگی آئینهای سنتی بیرون آورده ولی به چاله افسون تکنیک زدگی جدید در انداخته است. دکتر شایگان آشفته‌گی امروز را بازتاب این سه پدیده همزمان می‌داند که در عین حال وابسته یکدیگرند: ۱) افسون‌زدایی (۲) تکنیک‌زدگی (۳) مجازی سازی؛ و شش فصل کتاب به تجزیه و تحلیل اینها اختصاص دارد - فصل هفتم که عنوانش قاره گمشده روح است مثل اینکه رهیافتی است برای این سر در گمی و ایشان بر این باور است که چنانچه در بُعد روحی آدمی انکشافی به عمل آید تا وجه نامشهود چیزها را هم ببیند شاید بتوان به این جهان خالی از معنی روحی بدمد و تعادل از دست رفته را از نو برقرار سازد. این جنبه روحی در مقدمه کتاب به نحوی دیگر بیان شده است. این تعادل را عرفان ایرانی با آگاهی به «علم میزان» می‌توانسته برقرار سازد و تمام سنگینی را به کفه ترازوی وجود وارد نمی‌ساخته و کفه روح را هم برخوردار می‌نموده ولی انسان امروز چشمش را بر اقلیم روح بسته است و فقط مشهودات را می‌بیند.

خواننده از این نامشهود جز وحدتی که در اعتقادات مذهبی و عرفانی ادراک می‌شود، یا آنچه علم از آزمونهای لابراتوری یا به وسیله میکروسکوپها مشاهده می‌نماید، چیز دیگری استنباط نمی‌کند، اما در صفحات دیگر کتاب (ص ۲۳) با تذکر به این مطلب که پذیرش دوباره روح می‌باید با اعاده صریح حقوق خرد باشد، کمی روشن می‌شود که این نامشهود نباید از حوزه خرد بیرون باشد و معلوم می‌گردد که اساس مدرنیته یعنی «عقلانیت» مطمح نظر است، منتهی آن عقلی در خور پذیرش است که با عقل اول (لوگوس) در ارتباط باشد وگرنه تکنیک زده می‌شود. در حقیقت دکتر شایگان تلویحاً اقرار می‌نماید که هر چند منزل مقصود را نشان نمی‌دهد، همچون قطب‌نما راه را تا حدی به مشتاقان می‌نمایاند. اکنون نظری گذرا بر این سه پدیده که دنیای امروز محل تقاطع آنهاست بیندازیم.

افسون‌زدایی

زمانی که رنسانس آغاز شد، با قاطعیت و احترام دین را از سیاست جدا ساخت، همچنانکه تا امروز کلیسا برپاست، سپس حرکت‌های علمی و صنعتی خود را شروع کرد و مدرنیته قدم به عرصه حیات نهاد - بدیهی است نمادهای آسمانی آئینها، اعتقادات عرفانی، و جذبه‌های آن که به زندگی لطف و آرامش می‌بخشد همگی به دست فراموشی سپرده شدند و «عقلانیت» دایره مدار کارها گردید و مدرنیته آن را متکای عمل خود ساخت، و سرانجام تمدن چشمگیر امروز

پدید آمد. پدیداری این تمدن، که گمان می‌رفت بر اثر افسون‌زدایی آدمی از آئینها، و رواج جمهوریت به جای حکومت‌های خودکامه فردی باشد، می‌بینیم که حکمروایی کامل عقل با جنگ جهانی اول ناگهان نابود می‌شود، و همین خلاف عقل، صاحب‌نظران را هشدار داد که عقلانیت آن قدرها که گمان می‌رفت انسان را بر سر عقل نیاورده و بر غریزه قدرت‌طلبی او فائق نیامده است. وقتی جنگ دوم جهانی با ظهور ایدئولوژی‌های فاشیستی و کمونیستی و پیدایش خودکامگانی چون هیتلر و استالین شروع و با فاجعه هیروشیما تمام شد، باز می‌بینیم که متعاقب آن جنگ ویتنام قساوت و ظلم انسان بر انسان را در اوج خود نشان می‌دهد - از این پس تردیدی باقی نمی‌ماند که غریزه قدرت‌طلبی در آدمی به این آسانی که مدرنیته می‌پنداشت با افسون‌زدایی آدمی از اعتقادات دینی و عرفانی سرکوب نمی‌گردد بلکه افسونی جدید مدام بر جای افسون قدیم می‌نشیند. و این افسون جدید اکنون تکنیک‌زدگی است که نظر دکتر شایگان را به خود معطوف داشته است ولی گمان نمی‌رود با برگشت به اقلیم روح این افسون برطرف شود. نکته بسیار جالبی از قول دوست فقید خود پیر سولیه نقل می‌کنند که در خور دقت است، او می‌گوید: تکامل فلسفه از ارسطو تا دکارت غیث نبوده است، بدون چنین تکاملی ما در مرحله کودکی مانده بودیم. با الهام از نظر او، دکتر شایگان می‌نویسد ماجرای مدرنیته حرکتی عظیم برای خلاصی بشر از قید قیومیتی مضاعف بوده است، قیومیت شوکت قدرت سیاسی، و قیومیت قد است امر لاهوتی (کانت)، و اگر اکنون از جذب دوباره اقلیم روح سخن می‌گویم منظورم به هیچ رو آن نیست که باید دنیای به خاک سپرده را احیا کرد، بلکه می‌گویم باید با عنایت به نیمه پنهان چیزها تعادلی دوباره پدید آوریم - متأسفانه مجهول همین نیمه پنهان یا نامشهود است که بهتر است نشانه‌ای از آن به دست داده شود. نگارنده این سطور، گذشت مراحل مدرنیته و بالا بردن آگاهی بشریت را با وجود همه جنایات و زیانهایش تکامل ضروری می‌دانم، اما نیمه پنهان چیزها را شاید «وجدان» آدمی بهتر تفسیر کند؛ زیرا آن کس که از کرده خویش رضایت داشت جهان در نظرش بهشت برین می‌شود، و چنانچه از آن شرم‌منده بود جهنمی سوزان در درونش او را مدام در عذاب نگه می‌دارد. اصولاً چنین به نظر می‌رسد که انسان پس از گذشتن از دوران اساطیری و آئینهای مذهبی به دوران وجدان‌پذیری خواهد رسید که در حقیقت قیّم و قاضی او خویشش خویش اوست - و تا زمانی که این دادگاه با تعلیم و تربیت از درون خانواده تا صحنه اجتماع شناسانده نشود، و در درون اکثریت مردم جهان این خفته بیدار نگردد، جنگ و عصیان و فریب، دنیای متلاطم امروز را متلاطم‌تر خواهد ساخت. اینکه دکتر شایگان در پایان

کتابش از دنی دیدرو^۱ به عنوان متفکری که از زمان خود قرن‌ها جلوتر بوده یاد می‌کند علتش این است که او و همعصرش مارکی دوساد^۲ بر این باور بودند که اگر خود روشنگری از هرگونه غایت اخلاقی عاری شود، بر ضد خود عمل می‌کند و در خدمت غرایز مرگبار قرار می‌گیرد - امروز به خوبی این امر مشهود است. فاجعه مرگبار هیروشیما و دو جنگ جهانی در قرن بیستم شاهدی گویاست و انفجار مهیب دو آسمان خراش ۱۱۰ طبقه‌ای سازمان تجارت جهانی در نیویورک و فروپاشی پنتاگون بوسیله دو هواپیمای مهاجم در آغاز قرن بیست و یکم مکمل آن است. گمان می‌کنم «وجدان» آدمی منبع تمام غایت‌های اخلاقی باشد و تا آن از افسونی که کاپیتالیسم جهانی بر آن دمیده پاک نشود جنگ و جنایت همچنان پای برجاست. اما وجدان را اگر وابسته روح قلمداد کنیم و آن را جلوه‌ای از آن بدانیم که می‌تواند در ورای هر امری از امور قرار گیرد، با دکتر شایگان به یک نقطه می‌رسیم، ولی اگر روح را وجودی سوا تصور نماییم که علم هنوز آن را شناسایی نکرده باید به حوزه عرفان متوسل شویم و به همت نظریه نسبیت اینشتین، که مطلق‌گرایی را نفی و کامل را به متکامل مبدل می‌کند و نظریه دیگر او که ماده چیزی جز انرژی متراکم نیست و در نتیجه تمام کائنات از یک جنسند و نوعی وحدانیت مادی را بیان می‌دارد، می‌توانیم «وحدت موجود» را با «وحدت موجود» این عربی، که تمام موجودات را سایه‌ای از ذات احدیت می‌داند، با هم در آمیزیم؛ آن وقت با یک عرفان تقریباً علمی خود را قانع سازیم که حتی ساختار علمی جهان هم حکایت از نظمی می‌کند که معجزی ذی شعور به دنبال دارد و حرکتها ارادی است، اما این ذی شعور هر وصفی برایش نارساست و منطقی محدودنگر ما برای او قادر به ترسیم حدّ و رسمی نیست و هیچ کار او قابل سنجش به میزان عقل نارسای ما نمی‌باشد؛ معیار سنجش او با ما بکلی سواست، این است که باید شهودی قبول نماییم؛ هر چه می‌کند زیبا و درست است. این داوری عاشقانه و آنچه دکتر شایگان به قسمت نامشهود چیزها اشاره می‌کند، نوعی ارتباط عارفانه برقرار می‌سازد - با کشف دنیای کوانتوم و شکافتن ذره‌ای به کوچکی دانه خشخاش و مشاهده عظمتی به پهنای کائنات، بهتر می‌توان نامشهود چیزها را دریافت و دانست صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. پس می‌توان عرفان را با زبان و استدلال امروزی توجیه کرد و در عمل آورد. این مطلب را نگارنده در کتاب حافظ و قرن بیست و یکم^۳ به تفصیل شرح داده‌ام، و متأسفانه به چشم می‌بینیم که در این عصری که مدرنیته نظام سیاسی - اقتصادی

۱- DIDEROT -- DENIS گردآورنده دایرةالمعارف فرانسه

2 - MARQUIS DE SADE

۳- حافظ و قرن بیست و یکم - تولدی دیگر، دکتر مهدی پرهام، نشر شالوده، تهران ۱۳۷۹.

سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) را در لعاب شیرین تجارت آزاد به خورد مردم جهان می‌دهد و دمکراسی و حقوق بشر صادراتی خود را - که جز فقر و جنگ بازدهی نداشته - با مهارت پشتوانه آن قرار داده است و «پول» را در حد الوهیت پرستیدنی کرده، دیگر بهره‌وری از ادیان یا عرفان خانقاهی و معنویاتی از این دست برای جلوگیری از «تکنیک زدگی» امروز مشمر ثمر نخواهد شد. این سیستم جهانی تمام بنیادهای اخلاقی و معنوی آدمی را تبدیل به «کالا» نموده و در معرض خرید و فروش گذاشته است. پول محوری، هر چیزی را از صورت واقعی خود بیرون می‌برد و مسخ شده آن را برای معامله به بازار می‌فرستد.

این افسون پول سازی به هر قیمت، سال قبل عده‌ای را برانگیخت تا در شهر سیاتل امریکا علیه نشست هفت دولت عضو سازمان تجارت جهانی (W. T. O) تظاهر کنند و با قهر و غلبه مانع تشکیل جلسات شوند و چندی بعد در جلسه دوم هم باز اخلاص نمودند که برای جلسه سوم در جنوای ایتالیا اقدامات حفاظتی وسیعی به عمل آمد. این تظاهر کنندگان چه کسانی بودند؟ وقتی از هویت اینها اطلاع حاصل کنیم خواهیم دید که حرکت اینها آغاز یک تغییر بنیادی است که دارد سیستم سرمایه‌داری را زیر سؤال می‌برد و طیف گسترده‌ای دارد.

اخلال کنندگان از تمام نهادهای مردمی پراکنده در جهانند، مانند اتحادیه‌های کارگری، جمعیت‌های مدافع حقوق بشر، انجمن‌های روشنفکری، و سایر اجتماعاتی نظیر اینها، که با استفاده از اینترنت با هم مرتبط شده و هنگام برقراری جلسات سازمان تجارت جهانی، در هر کجا که باشد، افراد خود را به آنجا گسیل می‌دارند و مانع تشکیل جلسات می‌شوند، زیرا معتقدند که این سازمان از واژه آزادی سوء استفاده می‌کند و جز عملیات انحصاری و ضد بشری کاری صورت نمی‌دهد و باید این فریبکاری به واقع‌بینی بدل گردد تا بشریت از این فقر و مسکنت خلاصی یابد. برای نشان دادن حسن نیت خود بود که سازمان مبلغ قابل ملاحظه‌ای برای خرید دارو به آفریقا کمک بلاعوض کرد. این رویارویی و نتیجه مثبت آن امید بخش بود که تفاهم شاید با گفت و گو به وجود آید - اما با فاجعه اخیر در نیویورک و واشنگتن و مرگ هزاران بی‌گناه به نظر می‌آید که اولاً این فاجعه دنباله همان تظاهرات قبلی در سیاتل باید باشد و حکایت از شبکه متشکل و گسترده‌ای می‌کند و ارتباطی مستقیم و یکسویه با بن لادن و چند خانه بدوش افغانی ندارد. عمل هم عملی تروریستی به نظر نمی‌آید و دامنه آن وسیعتر از آن است که خبرگزاریها تفسیر می‌کنند. جسته‌گریخته اخباری از شرکت بعضی از نهادهای داخلی امریکا در این فاجعه به گوش می‌رسد که افشا نمی‌گردد. همان طور که وزیر دفاع امریکا گفت، حتی دولت‌هایی در پشت آن هستند. در ثانی امریکا نمونه یک سرمایه‌داری تازه نفس و متجاوز ارزیابی شده که حتی اروپا را هم مستأصل کرده و با اینکه در این فاجعه اعضای ناتو به او قول کمک داده‌اند، هیچ دولتی در

حمله به افغانستان با او همگامی ننموده است و امریکا در واقع تنهاست و انگلستان هم همگامی مصلحت‌آمیز می‌کند نه جدی. وقتی رئیس جمهوری امریکا سخنی ناسنجیده و عجولانه که هر که با ما نیست با دشمن ماست در کنگره اظهار داشت، دول دنیا به گونه‌ای آن را رد کردند، من جمله انگلستان که نخست وزیرش گفت ما به امریکا چک سفید امضا نداده‌ایم. جای امیدواری بود که این رویگردانی دول جهانی امریکا را بر آن دارد تا از جنگی که دارد مقدمات آن را فراهم می‌نماید منصرف شود و خشونت را با خشونت جواب نگوید. متأسفانه نشد و جنگ را آغاز کرد - اکنون باید آگاه گردد که وسایل انهدامی و شرارت هم مانند علم و تکنیک تکامل می‌یابد و جواب‌های هوی خواهد بود و باید در انتظار حملات میکربی و شیمیایی روز شماری کند. لاجرم اگر در صدد چاره‌جویی است باید بنیادی عمل کند و گرنه ادعای دمکراسی داشتن و مجری حقوق بشر بودن، ولی اسرائیل را استخوان لای زخم اعراب نمودن و کارخانجات اسلحه‌سازی را پایدار نگهداشتن و همسایه را از همسایه ترساندن و آنها را وادار به خرید اسلحه کردن، با هم نمی‌خوانند! مثل اینکه زمان آن فرا رسیده است تا همانند اتحاد جماهیر شوروی یک اصلاح ساختاری در کاپیتالیسم امریکایی به عمل آید و داعیه حکومت جهانی امریکایی، که پدر همین رئیس جمهوری فعلی طراح آن بود و نمونه آن را در پس گرفتن کویت از عراق ارائه داد، از سر بدر کند.

هیچ کس نیست که نخواهد روزی مردم جهان با هم در لویای دولتی متحد با هم مرتبط گردند و از غم و شادی هم یا خبر شوند و در صدد درمان دردها برآیند، ولی هیچ کس هم حاضر نیست که هویت و استقلال و آزادی خود را به سیستمی واگذار کند که بازده سه قرن دست آوردش ۸۰٪ مردم را فقیر و ۲۰٪ مردم را مافوق غنی کرده است.

اینکه عده‌ای با دنیایی شدن (موند یا لیزاسیون یا گلو یا لیزیشن) اقتصاد جهان مخالفند از ترس همین تبعیض و دوگانگی است. اینست که علاج افسون‌زدگی جدید یعنی تکنیک‌زدگی منحصرأ منوط و مربوط به تغییر بنیادی سیستم سرمایه‌داری است، چون هر عملی در فضای آن در جهت منافع اقلیت غنی قرار می‌گیرد و اکثریت از آن بهره‌ای نمی‌برند. ببینید زیر پوشش مبارزه با تروریسم چه تحریفاتی صورت می‌گیرد - پس از فاجعه اخیر، یعنی تهاجم به دو آسمان خراش در نیویورک و ساختمان پنتاگون در واشنگتن، امریکا عمل را عمل تروریستی تشخیص داد و آن را به گروه بن لادن نسبت داد، و چون او در افغانستان اقامت داشت، بدون اینکه مدرکی علیه او ارائه دهد خواستار تحویل او شد و چون تحویل نگردید حمله هوایی را به افغانستان آغاز کرد تا بن لادن را دستگیر و دولتی که او را پناه داده و ازگون نماید. - به سوال هیچ دولت و نهادی که پرسیده‌اند علل این کار چه بوده جوابی داده نشده است در حالی که صدها

مرکز تحقیقاتی علمی و روانی و اقتصادی در امریکا وجود دارد که می‌تواند علمی به این پرسش پاسخ گوید - چطور می‌شود فجایع آشکار اسرائیل در فلسطین اشتغالی و حمایت آمریکا از آن را ندیده گرفت و نسل‌کشی در ویتنام را از یاد برد و روی کار آمدن طالبان در افغانستان و تقویت آنها توسط پاکستان را که به خواست امریکا و اظهار من الشمس بود از خاطر محو کرد، و اصرار در آزمایشات موشکی اخیر به بهانه خطر موشکهای دوربرد ایران و عراق که روسیه و اتحادیه اروپا و چین را به مخالفت برانگیخت در بوته فراموشی گذاشت و برنامه نظم نوین جهانی را از یاد برد؟ آن وقت مشاهده می‌کنیم که فاجعه اخیر در نیویورک و واشنگتن را ابداً مرتبط با این حادثات نمی‌نمایند و بن لادن و (ملا عمر، پناه دهنده او را) مسئول قلمداد می‌کنند!... کدام عقل سلیم این را باور خواهد کرد؟ همان طور که اشاره شد، وزیر دفاع امریکا درست گفت که درین ماجرا فقط افراد ذی مدخل نبوده‌اند و دولتها هم در پشت آن قرار داشته‌اند. وانگهی از اخبار خبرگزاریها کم‌کم فهمیده می‌شود که عاملان اصلی در داخل امریکا هستند و هم اکنون دارند میکرب سیاه زخم را با پست برای مذاکرات مختلف ارسال می‌دارند و مجلس سنا را تقریباً تعطیل کرده‌اند و فردا هم احتمالاً با تهاجمات شیمیایی و صدها وسیله دیگر سایر نهادها را فلج خواهند ساخت. بهانه جنگ در افغانستان براندازی تروریسم است اما چطور می‌شود تروریسم را که معلولی پیش نیست برانداخت در حالی که «علل» همچنان بر جای خود باقی بمانند؟! نمی‌توان قوانین و اصول طبیعی چون کنش و واکنش یا علت و معلول را ندیده گرفت و در انباشت ثروت اندازه و حدی در نظر نگرفت و فراگیری فساد و ترور را با جنگ و خون‌ریزی برطرف ساخت. با ساختارهای جدید چین و روسیه و اتحادیه اروپا و رسمیت یافتن (یورو) دیگر نمی‌شود باز ملأ عمر و بن لادن همکار سیا (C. I. A) هنگام اشغال افغانستان توسط شورویها را به صحنه آورد و همینکه کمی سرپیچی نمودند بر سر آنها بمب فرو ریخت و تروریست قلمدادشان کرد، یا همان طور که روزنامه گاردین هم اشاره کرده، به بهانه مبارزه با تروریسم، افغانستانی امن و امان زیر نظارت خود داشته باشید تا لوله‌های انتقال نفتی که از دریای خزر به خلیج فارس کشیده خواهد شد از خطر مضمون بمانند. این مانورهای دموکراتیک‌نما را باید فراموش کرد - چشمها را با ابداعات و اختراعات انفورماتیکی چون ماهواره و اینترنت و کامپیوتر و فاکس باز کرده‌اید، مشکل است از مردم بخواهید چشمانشان را بر هم گذارند و نبینند و اگر اطاعت نکردند کورشان کنید - زمان شنیدن این قبیل فرامین سپری شده است. این مردمان را به قول دکتر شایگان تکنیک‌زده کرده‌اید دیگر نمی‌توانید با خرافات باز آنها را افسون‌زده نموده بیشتر به عقب برانید، سالها وقت لازم است تا این تکنیک‌زدگی جدید از اذهان زدوده شود و جهان ازین پول محوری خلاصی یابد.